

آگاهی؛ قدرت است و از جمله قدرت در برابر پاکستان!

شماری از دوستان ارجمند که بر قلم و اندیشه این کمترین؛ عنایت ویژه دارند و هکذا عقل و احساس و فکر خودم بر من نهیب زدند؛ حالا که جنایات سازماندهی شده دم و دستگاه های جهنمی پاکستان برضد افغانستان و مردمان هر دم شهیدش؛ شدت و پهنای دیگری یافته و روان و وجدان سرپای جامعه ملی و بین المللی را به خشم و درد بیسابقه آورده است؛ بانیستی مطالب تحقیقاتی که مشکل ترین پرسش ها را در مورد چرایی این اوضاع شوم روشن سازد؛ پیشکش نمایم و از عواقب آن پروایی به دل راه ندهم.

در تکاپو برای ایجابت این خواست زمان و میهن و ملت و شهیدان و هر دم شهیدان و به خاک و خون نشستگان جنایات حاکمان پاکستانی و نوکران مزدور بی شرف شان؛ در آرشیف یاد داشت های خود به تحقیق و تألیف بسیار بلند و چندین جانبه برخوردارم که در سال ۱۹۸۸ توسط شخصیت آگاه و مجرب و روزگار دیده ای آماده شده و در موقعش به طور محدود در چند سایت انترنیتی هم شانس نشر یافته و مورد مباحثه قرار گرفته است.

القصة که متن به نظرم سخت آموزنده و راهگشا آمد و از آنجا که شنیده بودم صاحب این تألیف متأسفانه؛ قهر کرده و از میان ما رفته اند؛ تصمیم گرفتم آنرا تلخیص و ویرایش نموده در شعاع حد اکثر که مقدور است؛ به نشر بفرستم.

آنچه در زیر گزینش گردیده محتویات دست اول و تا حد بالایی بکر و بدیع و کشفانه است و به ده ها بار خواندن و هکذا به تحفه دادن و توصیه کردن به سایرین سخت می آرد. این متن بدون تردید؛ یک بُرش نیرومند و اصیل و حتمی ی آگاهی در مورد دشمن خونی و خونخوار افغانستان میباشد؛ آری! آگاهی که برای بشر؛ به معنای قدرت است:

شاید خیلی ها پس از خوانش درست و دقیق این متن؛ بی اختیار بگویند؛ یکی از بلا ها و بدبختی های ما و مردم ما نداشتن و کم داشتن همین آگاهی ها بوده است و میباشد.

به هر حال این متن وزین را به مثابه شبچراغ به آدرس های هر چه بیشتری می فرستم و حتی به نشریه دارانی که در گذشته از دریافت نوشته های این حقیر نزدیک به خفه شدن میرسیدند و خواسته بودند که دیگر برایشان چیز نفرستم.

این؛ به هر حال نوشته و چیز من نیست. فقط یگ گزینش است. با اینهم از آنجا که هر نشریه و وسیله ارتباط جمعی، کاربران و استفاده کنندگان ویژه خود را دارد؛ احتمالاً برخورد ها از نوع سابق، دیگر به معنای سابق نخواهد بود. دیگر به خدمت کی و کجا بودن از آن استنباط خواهد شد. در خانه اگر کس است یک حرف بس است!

(به ملحوظاتی؛ متن فورمات PDF هم دارد ولی ترجیحاً برای استفاده هر چه بیشتر، خوب است که به طور آزاد انتشار یابد و مورد مطالعه قرار گیرد.)

« اقبال » استعمار در تجزیه هند و به خاک نشاندن افغانستان*

خلاصه مطلب:

اکثریت مطلق مردم باشعور و با مطالعه مشرقزمین میدانند که این «رباعی» از «علامه اقبال لاهوری» است:

آبادی بتخانه ز ویرانی ی ماست
جمعیت کفر از پریشانی ی ماست
اسلام به ذات خود ندارد عیبی
هر عیب که هست در مسلمانی ی ماست

به باور خیلی ها دکتور محمد اقبال لاهوری شاعر متفکر، فیلسوف، عارف و خیلی چیز های دیگر است ولی کمتر کسی به بُعد سیاسی شخصیت اقبال توجه و دقت نموده است و می نماید؛ در حالیکه دستاورد اقبال لاهوری همان یک دوجین نوشته های فارسی و اردو نیست که اساساً «مفاهیم» مومیایی شده با موم «خیال» و پوشانیده شده با پرند شعر می باشد، بلکه مولود اصلی او به اتفاق چند زوج دیگر: «پاکستان» است!

دکتور اقبال و علامه گی اش:

واما با اینکه گویا ادعایی نیست که علامه اقبال کار شعر و عرفان را از رحم مادر آغاز کرده باشد؛ معهذاً معجزات و کراماتی مسلماً به او نسبت داده میشود. یکی از این کرامات همان اسلام شناسی منحصر به فرد اوست که در «رباعی گونه»ء بالا توفان کرده است! واقعاً نبوغی که منجر به حل یک معمای چندین مجهوله چندین قرنه شود؛ نه تنها برای قوم و قبیله ایکه این نبوغ از آن برخاسته افتخار آفرین و غرور بخش است که چنین افتخار و غروری را مسلماً به همه بشریت ارزانی میکند! آیا مورد علامه اقبال؛ چنین موردی نیست؟

اینکه «اسلام» هم به مثابه دین و دعوت ملکوتی، هم به مثابه امپراتوری و کشور گشایی، هم به مثابه سیاست و تاریخ و تمدن، هم به مثابه فقه و قضاء و حکمیت، هم به مثابه سازمان ها و نهاد های دولتی، ضد دولتی، تجارتي، زیارتي، خیریه، تصوفی، مافیایی، تروریستی و غیره در سراسر ۱۴۰۰ سال موجودیت و مطرح بودن آن و اخصاً در عصر کنونی آماج میلیونها گونه پرسش است؛ انکار پذیر نمی باشد و اینکه علامه ای پیدا میشود و به اینهمه پرسش های لاتعد و لاتفسی یک پاسخ جانانه و دندان شکن میدهد؛ بانیستی بر آن نازید و فخر کرد و دیگر پشت سر خارید و رفت و اینهمه پرت و پلا و کج بحثی و کج خلقی را رها نمود!

ولی مسلماً حد اقل این اجازه هست که خود این پاسخ کاویده شود تا «فهم» گردد! اگر چنین اجازه ای باشد؛ پیشاپیش مستلزم آن است که شخصیت پاسخ دهنده ولو در کلی ترین صورت؛ مدنظر گرفته شود. این شخصیت به دلیل اینکه «علامه» است؛ «بحر العلوم» میباشد یعنی اینکه تمامی دانش های عصر اعم از کلام و فلسفه؛ و علوم پایه یا علوم تجربی و ساینسی بشریت در روزگارش را فقط در کنج دامن دارد و مزید بر آن خود مبدع و خالق علوم یا شاخه هایی از علوم است که پیش از وی مکتوم و نا مکتوف بوده است. در واقع هم علامه محمد اقبال لاهوری تحصیلات عالی کمبریجی و میونیخی به درجات دکتورا دارد و این تحصیلات درست بر حسب معیار های عصر و دوران تاریخی اوست. بدین اعتبار سخنانی که از علامه اقبال لاهوری صادر میشود؛ گویا تمامی معیار های علم و دانش و شناخت و معرفت و منطق عصر او را در حساب آورده و لحاظ کرده است!!!؟؟؟

اینک چنین شخصیت با چنین مقام و منزلتی است که میفرماید:

آبادی بتخانه ز ویرانی ی ماست
جمعیت کفر از پریشانی ی ماست !

در جمع علوم که علامه؛ محیط و محاط بر آن است؛ یکی نیز ریاضیات می باشد. «نسبت و

تناسب» فقط یک بخش کوچک ریاضیات است و حسب آن «آبادی بتخانه» تناسب معکوسی دارد با «ویرانی ی ما» و همین قسم «جمعیت کفر» معکوساً متناسب است با «پریشانی ی ما». نتیجه و حاصل جمع و ضرب و تقسیم و جزراین معادله عبارت میشود از اینکه: اگر ما مسلمان ها میان خود «ویران» و «پریشان» نبودیم؛ در سراسر عالم؛ نه بتخانه ای بر پای بود و نه کفار یا مخالفان اسلام «جمعیت» و وحدت داشتند و چه بسا موجودیت هم نداشتند.

به عبارت روشنتر؛ در آن صورت همه عالم و آدم مسلمان بودند و بس! چرا که:

اسلام به ذات خود ندارد عیبی

هر عیب که هست در مسلمانی ی ماست!

عجالتاً مکتب در باره اینکه «اسلام به ذات خود ندارد عیبی»؛ دخالت کردن در معقولات به نظر میرسد؛ ولی برای آنکه از این توهم بیرون آئیم باید دقت کنیم که اینجا سخن از «اسلام» است؛ نه وحی منزل الهی «قرآن مبین»! صرف در مورد قرآن کریم است که آمده «ذالک الکتاب لا ریب فیه». البته هدف این آیهء مبارکه هم؛ همان «کتاب مدون» که ۲۰ سال پس از رحلت حضرت مقصد وحی خاتم النبیین علیه السلام تألیف و تکثیر شد؛ نمی باشد.

این تألیف و تدوین چنانکه حتی برای عوام الناس اظهر من الشمس است؛ کار شماری از بنده گان میباشد و چون بنده و بشر بلا استثنا جایز الخطاست؛ اگر حکم کنیم که تألیف و تدوین جزوات پراکنده ۲۰-۳۰-۴۰ ساله میان بندگان جایز الخطا و ابنای بسیار بدوی بشر؛ توسط دولت و خلافت و هیأت چند نفری صالحان و امینانش؛ صد در صد «لاریب فیه» است؛ این دربار و خلافت و هیأت آمنه و صالحه اش را (العیاذ بالله!) به مقام خدایی برداشته ایم! از آنجا که متباقی نسخه ها و آیات و روایات که ادعا میشده است؛ کماکان وحی منزل الهی است؛ طعمهء آتش شده و محو گردیده است؛ و نیز با در نظر داشت سایر ناتوانی ها و نفسانیات بشری - آنهم بشر در «جاهلیت» پرورده شده!؛ اینکه حدود و ثغور «ذالک الکتاب لاریب فیه» کدام هاست؛ در آخرین تحلیل جز به خود حضرت حق جل جلاله معلوم بوده نمیتواند و در این زمینه است که «والله اعلم بالصواب» عالیترین مصداق را دارد!

این اصل نه تنها در دورانیکه حتی الفبا و خط و کتابت درست و مداد و مصحف و نقطه گذاری و تجوید و تنوین و مهارت های دقیق سازی و دقیق نگهداری امانت کلام و مفاهیم کافی نبوده است؛ صادق میباشد؛ بلکه همین امروز نیز با همه اعتلای فنون و مهارت های نگارش و تحقیق و تألیف و تدوین و چاپ و نشر طباعتی و الکترونیکی و دیجیتالی و کامپیوتری؛ تقریباً هیچ اثری را نمیتوان یافت که عاری از عیب و خطای جزئی یا کلی باشد! به هر حال؛ خوشبختانه دعوی علامه اقبال؛ نه بر سر قرآن مجید - نسخهء تدوین شده در خلافت حضرت عثمان (رض) است و نه بر مراد و منظور الهی از «ذالک الکتاب لاریب فیه»؛! دعوی علامه از «اسلام» است که مفهوم فوق العاده عام و حتی در نفس خود متناقض و متکثر میباشد.

آنچه به نام احادیث (غالباً جعل شده) و تاریخ زنده گانی و سیرت حضرت نبی کریم (ص) روایت و پردازش و پخش گردیده هم اسلام است؛ آنچه از خلفای راشدهء اربعه رضوان الله تعالی علیهم حکایت گردیده هم. خلافت حضرت معاویه و حضرت یزید و سایر خلفای اموی (رض) هم اسلام است؛ ضد ها و مخالفین آنها تا شهدای فاجعهء خونین و دهشت انگیز کربلا و تا خوارج نهروان و حشو و زواید دیگر آنها هم؛ اسلام. هم خلافت های عباسی و عثمانی و سلطنت ها و جمهوری های دیروزی و امروزی ساحات مسلمان نشین کره ارض؛ اسلام است و هم اخوان المسلمین و وهابیت و سلفیه و القاعده و الجهادیه افغانیه و پاکستانیه و غیرهم! انواع «کلام» تسنن و تشیع و خوارج و قرامطه و بهائیه ... هم اسلام است؛ انواع تصوف و زهد و ریاضت و عبادت هم! انواع تراجم و تفاسیر قرآن شریف و حدیث و فرمایشات امامان و تأویلات ملایان و مداحان و طالبان و متولیان اماکن مقدسه و زیارت ها و اوقاف ... هم اسلام است و انواع تعویز و تومار و دعا و دستور و بند و شویست و دودی ... هم! می بینیم که «اسلام» جناب علامه - ولو که در ذات خود «عیب!!!» هم نداشته باشد - به طور اشد و اجل قابل نقد و بررسی و تحقیق علمی و بیطرفانه و بی

تعصب و بی جمود و بی جهل مرکب و بدون سرتمبه گی است؛ و الا هم جناب علامه راه به جایی نبرده اند و نمی برند و هم مؤمنان و پرستنده گان و دنباله رو ها و مرید ها و نشخوار کننده گان جویده هایشان!

اختراع ریاضی و تدفین :

بر علاوه؛ توفان علامه گی حضرت دکتور اقبال؛ ارکان علوم ریاضیات را نیز به لرزه در آورده است. کسی بر سبیل شوخی گفته بوده است:

ترقی های عالم رو به بالاست

ز بالا ما به پائین می ترقیم!

معادلات در ریاضی از «مجهول» آغاز میشود تا به «معلوم» برسد و به عباره دیگر ریاضی؛ مجهول ها را به معلوم ها مبدل میکند. اما علامه ما معلوم ها را می برد در مجهول ها - آنهم نه در «چند مجهوله» که در گودال مجهول ها - دفن میفرماید؛ لذا کار او نفس تدفین است!! و این ریاضیات؛ هم ریاضیات گورکنی و تدفین؛ لاغیر! بدینگونه علامه اقبال یک کمبود بزرگ! در علوم ریاضی را رفع نموده و ریاضی قبر کنان و دفن گران را پایه گذاری کرده است!!!

روانشناسی و شهکار علامه :

در هنر و ادبیات معمولاً به برازنده ترین آثار لقب شاهکار را میدهند؛ گو اینکه کار شاهان در طول تاریخ همیشه خلاقانه و آنهم فوق العاده و خارق العاده بوده است! چه باید کرد؛ ما خیلی از این زهریات را مخصوصاً در پوشش اسلام و تقوی و تقدس ... همه روزه سر میکشیم! ولی رباعی فوقانی علامه اقبال از دیدگاه های زیادی فوق العاده و در حکم شهکار است. پس روانشناسی این رباعی؛ اهمیتی فراتر از شعر و شاعری علامه دارد! این رباعی واضحاً حاکی از تب و تاب پاکستان سازی دکتور اقبال میباشد.

مثل معروفی داریم که «المعنی فی البطن الشاعر». این حکم تنها در مورد علامه اقبال صادق نیست بلکه اصولاً آثار هنری و ادبی «معنا» ندارد؛ چرا که عاطفی است و با «احساس» در پیوند است. توجه کنید؛ معنای این بیت زیبا چیست؟

رفتن و آمدنت ؛ آمد و رفت دیگر است موج گل می روی و آب بقا می آبی

شعریست سخت لطیف و تار های قلب هر خواننده و شنونده را به ارتعاش در می آورد و لذت عجیبی به همه می بخشد؛ اما مطلقاً معنی ندارد و اگر اندکی معنا میداشت؛ دیگر شعر نبود؛ هنر نبود؛ شعار بود؛ شعار یعنی بیان یک فکر و یک خواسته سیاسی (چه برهنه، چه مستور)! ولی رباعی علامه اقبال معنی دارد؛ مگر معنایش همان نیست که در ظاهر استنباط میشود. معنا در بطن شاعر است؛ لذا باید دید که شاعر در چه حال است؛ چه درد ها؛ هوس ها و تمایلات را حایز است؟

زمینه های بالنده گی علامه اقبال :

امپراتوری انگلیس که آفتاب در مستعمراتش غروب نمی کرد؛ در نتیجه جنگ جهانی و سایر عوامل تدریجاً فراهم گشته در پی مبارزات آزادیخواهی مردمان مستعمرات؛ آهسته آهسته کم رقی میشد و در گامی آنسوتر خود را ناگزیر میافت که مستعمره طلایی خود هندوستان را ترک گوید. اما ابلیس پیر؛ معمولاً و عادتاً یگ گام عقب میرفت تا بعد بتواند سر فرصت دو گام دیگر به پیش بردارد. این ویژه گی برای انگلیس هم منحصر به فرد نیست! جهانخواران و جهانگشایان علی القاعده جهانی می اندیشند؛ نه تنها به وسعت جهانی می اندیشند بلکه به امتداد زمان یعنی گذشته و آینده هم جهانی می اندیشند، اما لوکالی و محلی و دفع الوقتی عمل میکنند. حتی مسلمانان هم حین امپراتوری و جهانگشایی شان ناگزیر و در حد خویش جهانی می اندیشیدند. وقتی جهانمداری را از دست دادند و به قطعات ملوک الطوائفی تجزیه شدند؛ دیگر جز دره یا صحرا یا مغاره نداشتند که

اندیشه شان را پر و بال دهد؛ ناگزیر کوتاه عقل و کوتاه اندیش و کوتاه نگر شدند و از آن بدتر اجازه دادند که دیگران برایشان؛ بیاندیشند و برنامه زندگی و حکومت و طرز عقیده و عبادت برایشان تدوین و برایشان تطبیق نمایند.

باری؛ فکر سازان و محققان و منتبعان جهانی اندیش انگلیس از صد ها سال پیش تشخیص داده بودند که اگر اسپ ها را با قیضه و لگام میتوان به راه برد؛ آدم ها را حتی سهلتر با غلنگ های ایمانی میشود هدایت کرد. بدینجهت آنان نه تنها برای مسلمانان بلکه برای کلیه ادیان و مذاهب مردمان زیر سلطه یا مورد طمع شان؛ ستراتیژی ها و تدارکات داشتند و افراد و جریاناتی را آماده کار ها و اقدامات ویژه ساخته بودند.

درین هنگام هندوستان بزرگ در کنار ۴-۵ صد میلیون هندو و سکه.. بیش و کم صد میلیون مسلمان داشت که عمدتاً در بنگال شرقی؛ قسمت هایی از پنجاب و لاهور و ملتان به اضافه بلوچستان و پشتونستان - که انگلیس ها از افغانستان جدا کرده بودند - دارای اکثریت نفوس بودند. ابلیس پیر تمام ذخایر و امکانات و ابداعات نابغه آسای خود را به کار گرفت؛ جنبش اسقلال خواهی پر افتخار و انسانی و شرافتمندانه هندوستان کبیر را تجزیه کرد و میان هندو ها و مسلمان ها تنفر و نفاق مذهبی را دامن زده مستعمره هند را به مقتضای ستراتیژی های طویل المدت آینده شقه شقه ساخت؛ چنانکه سرانجام خیلی بیشرمانه دم و دستگاهی خود ساخته را در مدار هسته ۲۳ خانواده ثروتمند و قدرتمند پنجابی وابسته به خویش بر دو قسمت کاملاً مجزا از هندوستان تحمیل و به عنوان دولت نوظهور در قطار ممالک تاریخی عالم به رسمیت شناخت.

این پروسه که رویهمرفته چندین سال را در بر گرفت و طی آن خونهای بیشماری از هندو ها و مسلمانان بر زمین ریخت؛ با نام های کسانی چون محمد علی جناح، ابوالعلاء مودودی، دکتور اقبال لاهوری ... پیوند ناگسستنی دارد. بخش تجزیه ای و انشعابی نهضت اسقلال طلبی هند در رای اسلام خواهی توسط دار و دسته مسلم لیگ به حرکت در آورده میشد. در سال ۱۹۳۰ کنفرانس سالانه مسلم لیگ در الله آباد تشکیل شد و دکتور اقبال به عنوان رئیس آن انتخاب گردید. وی در این کنفرانس (فی البداهه !!!) برای اولین بار **فکر تشکیل کشور مستقل پاکستان** را پیشنهاد داد!!

اقبال لاهوری که سخنگو و بلند گوی عمده جریان مسلم لیگ بود؛ درین سالها - اگر از کفر و بتخانه سخن میگوید؛ المعنی فی البطن او؛ هندوان و الهه ها و معابد آنان است و اگر از اسلام سخن میگوید منظورش همان ایدئولوژی تدوین شده در زرادخانه استعمار پیر بریتانیا ست و اگر از «هر عیب که هست در مسلمانی ما» سخن میگوید؛ هدفش شماتت بر مسلمانانی است که در اجرای «اسلام انگلیسی» از خود تردید و تذبذب نشان میدهند و چه بسا مایل و راغب نیستند شکار دسیسه استعمار شده؛ وطن بزرگ، تاریخی، با فرهنگ غنی دیرینه، محبوب و مألوف خود را به دلخواه دلقک های سیاست استعمار ترک و تخریب نمایند.

شاید کسی بپرسد که داکتر اقبال در باره افغانها و وطن شان اشعار بکر و جالب و سزاوار احترام دارد؛ پیرامون آنها چه میتوان گفت؟

هر کسی که کمترین شم سیاسی داشته باشد؛ میتواند دریابد که اقبال و همپالکی هایش در حالیکه با میلیون ها مردم وطن دوست و عاشق مجد و عظمت هند بزرگ سر ستیز خونین و هدفمندانه داشتند؛ حتی بنا بر موقعیت جغرافیایی منحصیث عقبه سنگر هم که شده می بایستی به افغانستانی ها (و ایرانی ها ...) چالپوسی میکردند تا جانب هند را نگیرند و این ضرورت بخصوص با در نظر داشت میلیون ها مردم سلحشور و آزادیخواه پشتون و بلوچ که از صد و اندی سال پیش برای آزادی جنگیده بودند و می جنگیدند؛ مبرمیت اکیدی پیدا میکرد. و آنگهی در ستراتیژی استعمار پیر انگلیس هم هنوز «فارورد پالیسی» وجود داشت، علاقه بر سنگر هندوکش بیحد شدید بود و افغانستان عمق ستراتیژیک پاکستان و حتی ایالت دیگری از پاکستان آینده تصویر و تصور میشد.

اینجاست که المعنی فی البطن اقبال از اینگونه فرمایش ها و چالپوسی ها مبرهن میگردد:

آسیا یک پیکر آب و گلست

ملت افغان دران پیکر دلست
از گشاد او ؛ گشاد آسیا
از فساد او ؛ فساد آسیا
یا این دو بیتی :

نه افغانیم و نه ترک و تتریم
چمنزادیم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرامست
که ما پرورده‌ء یک نو بهاریم

این ؛ بانگ کسی است که آنسو میان هم میهانان هزاران ساله با فرهنگ و با معنویت غبطه برانگیز خود به نام کفر و بتخانه و اسلام و مسلمانی وحشیانه ترین آتش تاریخ را مشتعل ساخته و بر آن روغن ریخته می‌رود؛ ولی اینسو که مقاصد سیاسی ایجاب میکند؛ تمیز رنگ و بو را حرام میدانند!!! زهی دیده درایی او؛ و زهی ابلهی ما که تا امروز هم بدین حقایق حیاتی و مماتی اصلاً توجه نمی‌کردیم و نمی‌کنیم!!

علت ناگزیری! تجزیه ی هند و ایجاد پاکستان؟

سخن بر سر این است که اختاپوتی به نام استعمار انگلیس نزدیک به دو صد سال بر سرزمین پهناور و تاریخی و پر ثروت و پر شکوه هند کبیر چنگال های خود را فرو برده بوده است؛ ولی زمانی نزدیک میشود که چنگال ها سستی کردن میگیرند و امکان اینکه طعمه از دست برود؛ پیش تر و پیش تر می آید.

بباید چنانکه خیلی از دوستان تقاضا کرده اند ؛ از منابع و مأخذ بخوانیم:

«از اواسط قرن نوزدهم بریتانیایی ها محتاطانه به تشویق مشارکت هندیها در اداره مناطق هند بریتانیا پرداختند. رسوم بریتانیایی، خطوط آهن و زبان انگلیسی - که همه را قدرت استعماری نوین سازی بر هند تحمیل کرد - موجب قوت حس هویت هندی و رای اختلافات طبقاتی و زبانی گشت. ولی نهایتاً معلوم شد که اختلافات دینی قویتر است.

کنگره ی ملی هند - طلایهدار حزب کنگره - اولین بار در ۱۸۸۵ و اتحادیه ی اسلامی در ۱۹۰۶ تشکیل جلسه دادند. پس از تیر اندازی بدون اخطار سربازان بریتانیایی به طرف مردمی که در تظاهرات استقلال طلبانه شرکت داشتند - یعنی کشتار آمریتسار (۱۹۱۹) - تقاضاهای سیاسی و ملی بیشتر شد. قانون [انگلیسی] هند (۱۹۱۹ و ۱۹۳۵) خودمختاری محدودی را اعطا کرد و فدراسیون هند را به وجود آورد، ولی سرعت اصلاحات، انتظارات هندی ها را برآورده نکرد. در ۱۹۲۰، [حزب] کنگره - به رهبری موهنداس (مهاتما) کرمچند گاندی (۱۸۶۹ تا ۱۹۴۸) - مبارزه ی بدون خشونت و عدم همکاری با مقامات بریتانیایی را شروع کرد. با این حال، روابط میان هندوها و مسلمانان پیوسته بدتر شد (چرا؟؟؟!!!)، و در ۱۹۴۰ اتحادیه ی اسلامی [مسلم لیگ] خواهان کشوری مستقل و مجزا شد. [حسب پیشنهاد علامه اقبال که در (۱۹۳۰) فرموله و ارائه فرموده بود !]

در ۱۹۴۵، بریتانیای خسته از جنگ [دوم جهانی]، اجتناب ناپذیری استقلال هند را پذیرفت. با این حال، اختلاف دینی موجب تقسیم این شبه قاره در ۱۹۴۷ به دو قسمت هند با اکثریت هندو - تحت حکومت جواهر لعل (پاندیت) نهرو (۱۸۸۹ تا ۱۹۶۴) از حزب کنگره - و پاکستان اسلامی (شامل بنگلادش کنونی) - تحت حکومت محمد علی جناح (۱۸۷۶ تا ۱۹۴۸) از اتحادیه ی اسلامی [مسلم لیگ] - شد. بیش از ۷۰ میلیون هندو و مسلمان آواره شدند و از سرحدات جدید عبور کردند و هزاران نفر طی درگیری های محلی کشته شدند. اختلاف در مورد مرزها باقی ماند. جنگ بین هند و پاکستان در سال های ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹، ۱۹۶۵ (برسر کشمیر) و ۱۹۷۱ - زمانی که بنگلادش با کمک هند از پاکستان مستقل شد - در گرفت. کشمیر به واسطه ی خط آتش بس هنوز دو تکه است. ۱»

خواندگان عزیز به رأی العین می بینند؛ آنچه که در این روایت و روایات مشابه مسکوت و مغفول است؛ همان **علت ناگزیری! تجزیه هند و ایجاد پاکستان؟** می باشد؛ خوب است به یک متن نهایت مریدانه (نمیگویم مؤمنانه!) نسبت به حضرت علامه اقبال هم دقت کنیم:

«محمد اقبال لاهوری، در سال ۱۸۷۷ در شهر سیالکوت پنجاب پاکستان، در خانواده ای از طبقه متوسط برهمنان معروف کشمیر، چشم به جهان گشود. نیاکان او دویست سال قبل از تولد وی به دین اسلام گرویده بودند و از آن روز به بعد این خاندان به تدین و تصوف معروف گردیده بودند. پدر اقبال مردی متدین بود و علاقه شدیدی به امور روحانی و تصوف داشت.

محمد اقبال مراحل تحصیلات ابتدائی و مقدماتی و متوسطه را در زادگاه خود با موفقیت پشت سر گذاشت. اقبال برای کسب تحصیلات عالی تر رهسپار لاهور، مرکز استان پنجاب شد و در دانشکده دولتی آن شهر در رشته های فلسفه و ادبیات عرب و انگلیسی تحصیل کرد و به اخذ مدرک لیسانس نائل آمد و سپس به اخذ درجه فوق لیسانس در فلسفه نایل گردید و جوایزی دریافت کرد و بعد از آن به عنوان استاد تاریخ فلسفه و سیاست در دانشکده شرقی لاهور منصوب شد و سپس کرسی استادی زبان انگلیسی و فلسفه در دانشکده دولتی را احراز نمود. [توجه داشته باشید که همه این سیر و سلوک طور فیر فیرک در دم و دستگاه دولت استعماری انگلیس انجام میگیرد!]

وی در سال ۱۹۰۵ میلادی عازم لندن شد و در دانشگاه کمبریج به تحصیل خود ادامه داد و از آنجا گواهینامه عالی در فلسفه و علم اقتصاد دریافت کرد. او از لندن به آلمان رفت و از دانشگاه مونیخ دکترای فلسفه گرفت و سپس به لندن برگشت و در امتحان نهایی رشته حقوق شرکت کرد و در دو رشته اقتصاد و سیاست تخصص حاصل نمود و در سال ۱۹۰۸ به وطن خود بازگشت.

آنچه موجب شگفتی است این است که **این نابغه، همه این امتیازها را کسب نمود، در حالی که عمرش از ۲۳ سال تجاوز نمی کرد** و پس از بازگشت به شغل و کالت دادگستری مشغول شد، وی علاقه چندانی به این شغل نداشت و اکثر اوقاتش را به نویسندگی و سرودن شعر صرف می کرد. دکتر اقبال در یکی از جلسات قصیده شکوه را سرود که در این قصیده از زبان مسلمانان به دربار قاضی الحاجات از وضع و حال مسلمانان شکوه می کند و سپس شعر دیگری تحت عنوان جواب شکوه سرود و از زبان حضرت الهی به مسلمین پاسخ داده و آن ها را بخاطر سستی و بی تفاوتی نسبت به امور دین مورد ملامت قرار داد. طنین این شعر که از اسلوب جدیدی برخوردار بود، در سطح منطقه پیچید. پیر و جوان و مرد و زن؟ آنرا حفظ نمودند. اشعار دیگری تحت عنوان سرود ملی و سرود مسلمان سرود، این دو شعر مانند ضرب المثل معروف گردیدند تا جایی که شعر اول او همواره در گردهمایی های عمومی مردم هند [!؟] و شعر دوم در اجتماعات مسلمین [شاید مسلمینی که مردم هند نبودند!؟] قرائت می شدند.

در سال ۱۹۳۰ کنفرانس سالانه مسلم لیگ در الله آباد تشکیل و دکتر اقبال به عنوان رئیس کنفرانس انتخاب شد. وی در این کنفرانس برای اولین بار فکر تشکیل کشور مستقل پاکستان را پیشنهاد داد. زمانی که در لندن اقامت داشت از سوی کشورهای اروپایی برای سفر به آن کشورها دعوت شد. چنانکه به اسپانیا و ایتالیا سفر کرد و در مادرید خطابه هایی در فن اسلامی؟ ایراد نمود و برای اولین بار در تاریخ بعد از بیرون رانده شدن مسلمین از اسپانیا، در مسجد قرطبه نماز خواند و بر برکت آن اشک ریخت. وی احساس می کرد این مسجد به علت خالی بودن از نمازگذار و فضای قرطبه بخاطر نشنیدن صدای روح بخش اذان با او شکایت و درد دل می کند، آنجا بود که قصیده رقت آمیز و شاهکار ادبی جاویدان خود را تحت عنوان مسجد قرطبه سرود... ۲»

در زندگینامه علامه اقبال - بخش فعالیت های سیاسی - چنین میخوانیم:

« اقبال در دوران جنگ جهانی اول در جنبش خلیفه که جنبشی اسلامی بر ضد استعمار بریتانیا بود، عضویت داشت. وی با مولانا محمد علی و محمد علی جناح همکاری نزدیک داشت. وی در سال ۱۹۲۰ در مجلس ملی هندوستان حضور داشت اما از آنجا که گمان میکرد در این مجلس اکثریت با هندوها است پس از انتخابات ۱۹۲۶ وارد شورای قانونگذاری پنجاب شد که شورایی اسلامی بود و در لاهور قرار داشت. در این شورا وی از پیشنهاد نویس قانون اساسی که محمد علی

جناح برای احقاق حقوق مسلمانان نوشته بود حمایت کرد. اقبال در ۱۹۳۰ به عنوان رئیس اتحادیه مسلمانان [مسلم لیگ - پدر حزب اسلامی خود مان!] در الله آباد و سپس در ۱۹۳۲ [طبعاً به همان مقام] در لاهور انتخاب شد. ۳»

احتمالاً «گمان» علامه چیزی شبیه «وحی» است که توانسته است؛ نه چندان دیر شبه قاره ی هند را که نسبت استقلال یافتن در جشن و پایکوبی باید میبود؛ به بلای تجزیه ی دهشتناک گرفتار ساخته و معجزه آسا! سه شق فرماید.

پاکستان شرقی [اکنون بنگلادیش] در یکسو، پاکستان غربی (۱۶۰۰) کیلومتر دور تر در دیگر سو و هندوستان قصابی شده در وسط!

چون در هر حال پیوند تنگاتنگی بین محمد علی جناح و علامه اقبال وجود دارد؛ با وصف ترس از اطاله ی کلام تحمل بفرمائید که از جناح هم چیز های بیشتری بدانیم:

« فعالیت های سیاسی

حزب کنگره ملی هند که برای کمک به انگلیسها توسط خود آنها تاسیس شده بود اکنون با ورود محمد علی جناح به آن نه تنها متناسب با منافع آن ها [انگلیس ها] نبود بلکه مخالف اهدافشان عمل می کرد [راستی!!؟]، مسلمانان هم برای حفظ منافع خود حزبی به نام مسلم لیگ را تاسیس کردند [نور علی نور!!؟]؛ این دو حزب راه استقلال [نه محترم! راه تجزیه ی هندوستان بزرگ تاریخی] را هموار نمودند [چرا که] و فعالیتهای جناح منجر به استقلال پاکستان شد [نه استقلال هند کبیر!]. او مردی دانا بود [کی گفته: نادان بود!!؟!] و از تعصب های فرقه ای دوری می کرد [لعنت الله علی الکاذبین!] و به همین خاطر یکی از بهترین نمایندگان اتحاد مسلمانان با هندوها به شمار می رفت [راستی! و تا چه وقت؟!]. جناح در ۱۹۱۶ عهده دار مسئولیت پیمان اتحادیه ای حزب کنگره به نام حزب «لکنهو» شد، در این پیمان که دستاوردهای خوبی برای مسلمانان داشت حق داشتن کرسی نمایندگی برای مسلمانان در آن پیش بینی شده بود.

گانندی در سال ۱۹۱۸ وارد فعالیت سیاسی در شبه قاره شد [گانندی] در حزب کنگره [به حضور جناح!] نیز وارد شد و طرح نافرمانی مدنی یا مقاومت منفی را مطرح کرد؛ ولی محمد علی جناح [که پیشوا و سابقه دار کنگره بود] با آن مخالفت کرد. جناح و گانندی بر سر مسائل عقیدتی اختلاف نداشتند بلکه آنها در شیوه عملی اختلاف داشتند.

مبارزه برای قانون اساسی

در مارس ۱۹۲۷ جناح توانست طرحهای مسلمانان دهلی را تدوین کند اما در طرح مربوط به قانون اساسی [انگلیسی] حق رای دادن از مسلمانان گرفته شد [آیا همین خود؛ مقدمه ی توطئه ی انگلیسی شوراندن مسلمانان برای اهداف بعدی نبود؟!]. و کارهای جناح بی نتیجه ماند. در سال ۱۹۲۹ محمد علی جناح طرح معروفی را در ۱۴ ماده تنظیم کرد و به کنگره داد، کنگره ملی هند به طرح ۱۴ ماده ای جناح چندان توجه نکرد.

او پس از این ناکامی ها به لندن رفت و از دور [و چه بسا از چینل های MI ۶ و دهلیز های دولت فخمیه ملکه الیزابت!] فعالیت های اجتماعی - سیاسی شبه قاره را دنبال می کرد. جناح عاقبت در سال ۱۹۳۵ به هند بازگشت و رهبری مسلم لیگ را بر عهده گرفت [یعنی در فابریکات لندن از رهبر کنگره انگلیسی یا ملی هند واحد با تکنالوژی منتاژ به حیث رهبر حزب تجزیه طلب مسلم لیگ تغییر فورم یافت!!؟]؛ ولی در این زمان مردم سرخورده شده بودند و از نظر سیاسی هیچ موضع روشنی نداشتند. [چرا که برای جناح نخواندند:

رفتن و آمدنت؛ آمد و رفت دیگر است موج گل میروی و آب بقا می آیی!]

اسلام و جناح

جناح به قدری به اسلام دلبستگی داشت [که برادران دالس، جناب برژینسکی، فقید چارلی ویلسون، شهید ضیالحق، جنرال اختر عبدالرحمن، مؤلف بزرگوار «تلک خرس» و شهکارهای دیگر، جناب مستطاب اسامه بن لادن، جناب گلبدین حکمتیار رهبر مسلم لیگ افغانستان و جهادگر برای

کانفدراسیون پاکستان - افغانستان، جناب امیر المؤمنین ملامحمد عمر آخوند، گردانندگان هزاران مدرسه ی جهادی پرور و انتحاری آفرین پاکستان، پیشوایان تنظیم های جهادی و طالبی اسلامی! دو بغله ی خط سر مارتیمور دیورند ... دارند] که در تاسیس پاکستان شعارش به کارگیری اسلام و قوانین اسلامی بود و یکی از مؤلفه های استقلال خواهی او را اسلام تشکیل می داد.

او دین اسلام را فردی نمی دانست و به ابعاد انسانی و اجتماعی آن توجه داشت، حکومتی را می پسندید که هم نشانی از مدل دموکراسی را داشته باشد و هم احکام اسلام در آن جاری باشد. [مگر از چه وقت؛ چه طور جناح که " از تعصب های فرقه ای دوری می کرد و به همین خاطر یکی از بهترین نمایندگان اتحاد مسلمانان با هندوها به شمار می رفت " و لیدر یا یکی از محدود لیدران کنگره سراسری هند کبیر بود؟!]

جناح و پاکستان

جناح از مدتها قبل [شاید هم پیش از ۱۹۱۸ که گاندی وارد فعالیت های سیاسی در نیم قاره شود؟!] با اقبال لاهوری راجع به تاسیس پاکستان یعنی کشور مستقل مسلمانان صحبت کرده بودند و به نتایجی رسیده بودند.

جناح از سال ۱۹۴۰ بعد از پشت سر نهادن مرحله ی زمینه سازی افکار عمومی [یعنی چنین زمینه به طور طبیعی وجود نداشته و مصنوعاً به وجود آورده شده؛ کما اینکه در افغانستان خود مان صورت مسأله را دیده ایم و می بینیم !!] در این راستا علناً وارد مرحله رویارویی استدلالی با مخالفان بر سر این مسأله شد.

مخالفان [جناح و دیگر زمینه سازان ابلیسی و انگلیسی نفاق و شقاق!] خواستار این بودند که یک حکومت دموکرات بر هندوستان حکومت کند و گاندی هم موافق این امر بود تا مبدا هندوستان تجزیه شود و حکومت های مختلف در آن به قدرت برسند - همانطور که جناح [و دیگر ها و دیگر تران؟!][آرزوی حکومت مستقل اسلامی را داشت [و داشتند!].

جناح لزوم تشکیل پاکستان را در ۱۹۴۰ در سخنرانی معروف خود تدوین نمود، در سال ۱۹۴۶ اکتشار فجیعی بین مسلمانان و هندوها در گرفت و احزاب مختلف هم نتوانستند آرامش را برقرار کنند و نهایتاً گاندی برای جلوگیری از خونریزی با طرح تقسیم هندوستان و استقلال پاکستان موافقت کرد.

سرانجام «مونت باتن» نایب السلطنه انگلیس این طرح را {پیروزمندانه!} به تصویب رساند و در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ پاکستان استقلال یافت. [پاکستان از قبل موجود نبود که به اسارت در آمده باشد تا استقلال یابد. پاکستان از پیکر هند بریده شد و نام و عنوانی جدا بر سرش گذاشتند!

پاکستان گویی مستعمره هند بوده باشد که از استقلال آن دم میزنند! چیزی به نام «استقلال پاکستان» از نظر دستور زبان و منطق و حتی فقه کذب محض است و لعنت الله علی الکاذبین! درینجا شامل حال همه آنانی خواهد شد که قصداً و آگاهانه این کلمات را نشخوار میکنند!]

جناح در حدود ۱۳ ماه در رأس حکومت پاکستان قرار داشت [در نتیجه در نحوست عدد ۱۳ تغییراتی آمد!] و خط مشی کلی سیاست خارجی آن را مشخص کرد. جناح همیشه دنبال حل مسأله کشمیر برای ایجاد روابط دوستانه با هندوستان بود؛ او همچنین برگره گشایی از مسأله فلسطین اصرار می ورزید. ۴»

[تو کار زمین را نکوساختی که بر آسمان ها بپرداختی!]

اسلام محمدی و طرح و توطئه پاکستان

البته در زمان حیات نبی کریم صلوٰة الله علیه و نیز در دوران خلفای راشدین جنبش و جهاد استقلال خواهی تجربه نشده است ولی هم احکام دین حنیف محمدی و هم تجربه عظیم تاریخی هجرت آن حضرت چیز های تقریباً کامل را در همین زمینه روشن می سازد. قرآن مجید حتی به ایما و اشاره هم حکمی مبنی بر این ندارد که اقلیت های مسلمان علی الحساب و بر اساس تحریکات و توطئه ها

بر حکومت و نظام های سرزمین هایی که در آنها سائیرین اکثریت و سلطه نورمال دولتی دارند؛ شوریده بروند و صرف نظر از امکانات و ضرورت ها و از همه مهمتر محاسبه نتایج شورش و قیام شان؛ خواست های جدایی و دولت و اداره مستقل به میان بکشند؛ به اساس همین عقلانیت بنیانی اسلامی است که امروزه مسلمانان در سراسر جهان تابعیت و شهروندی و زندگی های مرفه حتی بهتر از کشورهای با دول نامنهاد اسلامی دارند و ملیون ها مسلمان از کشور های اسلامی گریزان شده و به سرزمین های دیگران پناه برده اند و پناه می برند.

در عمل الگو و سرمشق درین راستا؛ مورد خود حضرت پیامبر اسلام است؛ میدانیم که ایشان تا چه حد بر سختی ها و مشقات ناشی از دسایس دشمنان محرز و فعال حاکمه؛ صبوری فرمودند و صرف آوانی به هجرت راضی شدند و امر دادند که خطر حیاتی در یک قدمی ایشان و سایر مسلمین رسید. حتی در همین حال نیز حکمت پیامبر گرامی بر آن رفت تا خصم را با عمل انجام شده بیهوده اش شرمسار و پیروان خویش را با نتیجه آن تجربه تاریخی تجهیز فرمایند.

(اشارت به خوابانیدن حضرت علی کرم الله وجهه در بستر مبارک شان در شب هجرت است که دقیقاً معین شده بود کفار برای قتل آن حضرت؛ حریم ایشان را مورد حمله قرار میدهند).

اینکه اسلام حقیقی به خصوص در امور اجتماعی و روابط قراردادی روش و منش و حساب و منطق و عقلانیت دارد؛ از این نیز هویداست که رسول الله مبارک به مهاجران مسلمان در بلادی مثل حبشه چه رهنمایی ها و ارشاداتی میفرمودند.

آنچه به خود نمی پسندی بر دیگران میسند؛ شعار زرین اسلام حقیقی بوده و خواهد بود و بر همین اساس وقتی کار مسلمانان تحت زعامت مستقیم حضرت محمد در مدینه به حکومت و دولت داری رسید؛ ایشان حقوق و کرامت و امنیت مال و جان و ناموس و حرمت حرم های پیروان سایر ادیان را به منتها درجه صیانت و محافظت می فرمودند و جز در موارد شورش و طغیان بی دلیل و عهد شکنی و توطئه ها علیه نظام عامه و حاکمیت مشروع مدینه منوره؛ بر احدی دست بلند نمی نمودند!

همین ضوابط متقابلاً بر اقلیت های مسلمان ساری و جاری و واجب است که در سرزمینهای دارای اکثریت های عینی یا انتخابی در حکومت و دولت ساکن میباشند. در صورت مواجه بودن مسلمانان با مشکل عبادی و سیاسی که با امکانات و تدابیر مدنی رفع شده نتواند؛ اولین گام مهاجرت میباشد؛ نه قیام و شورش ناموجه و انفجار و انتحار...!

وقتی این ابعاد دیانت ملکوتی خود را با آنچه که در اواخر نیمه اول قرن ۲۰ میلادی در شبه قاره هند زیر پوشش اسلام رخ داد؛ مقایسه می کنیم و خیلی از حقایق و اسناد آن در فوق از نظر گذشت؛ تقریباً هیچ وجه مشترکی از آن بدعت های وخیم و اقدامات مرموز و مشکوک؛ با اسلام و عقل و منطق سلیم بشری نمی یابیم!

خاصه که سرزمین افسانوی هند با تعالیم و فرهنگ های بسیار عالی اوپانیشادی، برهمنی، هندوی، بودایی .. در طول تاریخ هزاران ساله خود نه تنها جایی برای ایزاء ها و اذیت های مذهبی نبوده بلکه ملجا و پناهگاه خیلی از جمعیت هایی بوده که از ستم و تبعیض مذهبی در دیگر سرزمین ها گریخته و بدان پناه آورده اند!

مهاجران این چینی چه زود به اتباع تام الحقوق و چه بسا ممتاز این سرزمین مبدل میگشته اند. لطفاً به دوران های نقل و انتقال مسلمانان بخصوص از افغانستان به این سرزمین توجه فرمائید و به اینکه علی الرغم اقلیت بودن به تاج و تخت و جاه و جلال رسیدند و نسل پی نسل در آنجا حکومت کردند؛ در حالیکه از بیشترین این حکومت ها اکثریت های هندو و سکھ .. شبه قاره هم نظر به روح بلند انسانی شان راضی و ممنون بودند!

نمونه هنوز زیبا و اعجاب انگیز که احتمالاً خستگی این بحث ثقیل را از خواننده خواهد سترد؛ غزل مجسم عشق ایندیرا نهرو دختر خوب خوبان هند بر پیروز جوان زردشتی ایرانی الاصل است.

چنانکه میدانیم زرتشتی های ایران زمین نهایتاً از ستم و تبعیض جباران مسلمان نما جلالی وطن شده ولی در آغوش «مادر ایندیا» مکان و ملجا و جاه و مقام یافتند و احتمالاً وفاداری آنان به اصول

«پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک» هم به ایشان کمک کرد تا بیشتر محبوب مردمان بومی هند شوند.

این روند بالاخره در عشق رومانیتیک دخت زیبا و والامقام و بلند آوزمه هند به یک جوان از همین اقلیت مذهبی اوج رؤیایی گرفت. جوان پیروز نام داشت و پدر دختر جواهر لعل نهرو منجمله به دلیل جوانتر بودن ایندیرای نازنین و فتان با ازدواج آنان موافقت نکرد و حتی به خاطر اینکه دختر نازدانه خود را از این عشق منصرف سازد؛ دست به دامن ابرمرد هند و بشریت؛ گاندی بزرگ زد. ولی مهاتما گاندی حینی که سیرت و صورت جوان زرتشتی طرف عشق ایندیرا را دریافت نه تنها خواست پاندیت نهرو را اجابت نکرد بلکه پیروز را پسر خود خواند و نام بزرگ خویش را به وی بخشید بالنتیجه پیروز زردشتی؛ پیروز گاندی شد و با وصلت وی با ایندیرا نهرو طبق مرسوم و معمول «ایندیرا پیروز گاندی» درست گردید که بعد ها به اختصار «ایندیرا گاندی» خوانده میشود! خلاصه در اسناد و منطق پاکستانسازان و پاکستان خواهان که در همان اوایل مرگ فجع غیر حق ۱/۰۰۰/۰۰۰ خلق خدا را موجب گشتند؛ کوچکترین دلیل و منطق و سند و ثبوتی وجود ندارد که حاکی از بیداد غیر قابل تحمل مذهبی و مدنی از سوی رهبران و حکومت هند آزاد علیه مسلمانان باشد بر عکس چنانکه زنده گی عینی بیش از ۲۰۰ میلیون اقلیت مسلمان باقیمانده در هند و مساوات حقوقی و مذهبی و مدنی شان با سایرین در هند پس از استقلال، هند امروز و مسلماً هند فردا نشان داده و خواهد داد که پاکستان سازان و پاکستان خواهان جز عمال توطئه شوم استعمار کهن بریتانیا نبودند و بوده نمی توانستند. تقریباً همه مؤرخان و محققان عالم حتی آنانیکه پنج سطر درین باره انشاء کرده به همین نتیجه رسیده اند و یک سطر از همان پنج سطر حاوی همین مفهوم است! اکنون اینکه علامه بزرگ و محترم اقبال در همین ردیف و پیشاپیش همین ردیف ایستاده است؛ مسؤل آن غیر خودش چه کسی بوده میتواند؟!!

ناگفته نماند که دکتور اقبال ۸-۹ سال پیش از به اصطلاح استقلال عملی پاکستان وفات یافت و الا به احتمال اغلب «قائد اعظم» پاکستان بود؛ چرا که کاریزما و محبوبیت و معنویت وی خیلی بالاتر از محمد علی جناح بود. شیفتگی به چنین مقامی هم در کنار سایر مشوق ها انگیزه کمی نیست!!

عمل بیشتر از حقیقت خبر می دهد

به هر حال؛ اینک خواه نا خواه همه در برابر عمل انجام شده قرار دارند. چند مورد عمده را از لحاظ نتایج عملی این تجربه درد ناک تاریخی باید مورد غور و دقت خاص قرار دهیم:

۱- آرزومندم این استنتاج فوق العاده مهم و با ارزش؛ توسط ذهنیگری ها و تنگنظری ها و تفسیرها و تأویل های سخیف سنتی مذهبی نما مخدوش نگردد. سیاست و رهبری سیاسی در هر حال سخت و معضله آفرین است؛ عندالموقع نه تنها مستلزم عقب نشینی و صبوری و ترصد و انتظار است بلکه قبول قربانی را نیز می طلبد. مهاتما گاندی واقعاً اعجوبه ای در سیاست و رهبری توده های میلیاردی از هر حیث پر تنوع هند بود؛ چنین شخصیتی ابداً محلی و منحصر به هند بوده نمی تواند. در زمان ما نلسن ماندیلا تنها مورد استثنایی است که با گاندی میتواند مقایسه گردد. فلسفه عدم تشدد و نافرمانی مدنی او؛ خود اعجاز دیگر است که مخصوصاً زیر رهبری داهیانہ اش به پیروزی کامل رسید. معلوم نیست مخالفت محمد علی جناح با این روش مبارزاتی از عدم درک او ناشی میشد و یا عمداً به سبوتاز آن مأمور بود؟

درین سلسله حماسه های محیر العقول نظیر راهپیمایی ۵۰ میلیون نفری، راهپیمایی نمک، «جنبش خروج از هند» چیزهای شوخی بردار نیستند و حتی پیاده کردن آنها در فیلم و دیدن آنها در خواب هم زحمت زیاد میخواید. خیلی دشوار است تصور شود که در آینده رهبری یگانه؛ مصدر اینهمه برآمد های هوش ربا و عقل برانداز گردیده بتواند؟!!

ولی همین گاندی بزرگ وقتی عمق و وسعت فتنه پاکستان سازی و تجزیه طلبی را دید و غالباً

بدین نتیجه رسید که بریتانیای محیل تا بر آورده شدن این خواست ممکن است سالهای دیگر هم تسلیم به استقلال هند را به اشکال مواجه سازد و شاید هم با ایمان به اینکه خواهد توانست بعداً این جنون را به نحوی بخواباند و وحدت مجدد هند را بر قرار کند؛ به تجزیه هند و ساختمان پاکستان ابراز رضایت نمود.

گاندی اگر از سویی لحظه استقلال هر چند ناقص هند را پیش انداخت اما در مقابل به اعتبار و محبوبیت و مقبولیت خود نزد خیلی از مردم صدمه زد. آنکه بالاخره بر گاندی تفنجه کشید و او را از پای در آورد؛ نماد خشم به وجود آمده از همین رهگذر بود. بدین ترتیب شخصیت کم نظیر هند و جهان گاندی بزرگ؛ بزرگترین قربانی تاریخی بود که فتنه «پاکستان» از هند و بشریت گرفت. شباهت های هست میان قاتل گاندی و قاتل حضرت علی علیه السلام! آنجا و آنجا نیز یک چنین خشمی ناشی شده از بغرنجی عمل سیاسی پیشوا و امیرالمؤمنین در قبال فتنه معاویه و اموی ها قربانی عظیمی از جامعه تازه پای اسلامی گرفته بود!

۲ - هندوستان ضربت دیده از تجزیه چنان سرسام آور علی الوصف تحمل ضایعه جبران ناپذیر از دست دادن گاندی و سیلی از توطئه های لاینقطع از کانال پاکستان امروز بزرگترین و یکی از بهترین دموکراسی های دنیا است؛ مسلمانان و همه ارباب مذاهب شهروند هند؛ از تساوی کامل جمیع حقوق سیاسی و اساسی برخوردارند؛ نماینده هر اقلیت قانوناً میتواند رئیس جمهور و صدراعظم هند گردد!

بدینگونه اقتصاد و فرهنگ هند در حال شگوفایی سرشار از ابتکارات ملی و منطوقی است و رویهرفته کشور دومین اقتصاد بزرگ و پیشتاز منطقه پس از چین و یکی از چند اقتصاد پر توان دارای اعتماد به نفس در سطح جهان بحرانزده کنونی میباشد.

و اما پاکستان با «اسلام» انگلیسی اش در چه حال است؟ تازه آنها با فراوان ترین و بیدریغ ترین کمک های مالی، نظامی، دفاعی، تکنولوژیکی به شمول تکنولوژی ذروی از سوی غرب که پس از انگلیس زمام و لگام آن به دست ایالات متحده امریکا افتاده است و نیز شیوخ شدامنش پطرو دالر فاسد و فاجر عربی که ننگ اسلام و عرب و معنویت و مدنیت آن میباشند!

لطفاً حال و روز این مرکز ترور و توطئه و جهل و جنایت جهانی را مطالعه و با هند پیشتاز صلح و دموکراسی مقایسه کنید!

۳ - پیشتر مختصراً خواندیم که با تشکیل پاکستان چه فجایی پی هم روی داده رفت؛ اینک از منبع دیگر ثمرات عملی این پروژه «اسلام انگلیسی» را بر می شمیریم:

«پاکستان به عنوان یک کشور در اوت ۱۹۴۷ زمانی که هند تقسیم شد به وجود آمد و این نتیجه درخواست اتحادیه اسلامی برای کشوری اسلامی بود که در آن هندوها در اکثریت نباشند. شمار بسیاری از مسلمانان به این کشور [و هندو ها به هند] کوچ کردند و حدود ۱/۰۰۰/۰۰۰ نفر در خونریزی که با جدایی توام بود جان خود را از دست دادند.

پاکستان دو جناح داشت: پاکستان غربی (کشور کنونی) و پاکستان شرقی (بنگلادش حاضر) که به واسطه ۱۶۰۰ کیلومتر از خاک هند از هم جدا بودند. تعدادی از نواحی مورد اختلاف با هند بود. کشمیر - موضوع اصلی اختلاف - عملاً بین دو کشور تقسیم شد، و در ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹ و ۱۹۶۵ تنش بر سر کشمیر منجر به جنگ ها بین هند و پاکستان شد. [با وصف همه این جنگ ها و تلفات و خسارات هنگفت آنها] مسئله کشمیر، با درگیریهای گاه به گاه در امتداد خط آتش بس حل نشده باقی ماند.

محمد علی جناح (۱۸۷۶ تا ۱۹۴۹) رهبر اتحادیه اسلامی اولین فرماندار کل کشور بود، ولی جناح که پدر ملت به حساب می آمد، کمی پس از استقلال مُرد. پاکستان (که در ۱۹۵۶ به جمهوری تبدیل شد) دچار بی ثباتی سیاسی و دوره هایی از حکومت نظامیان از جمله دولتهای ژنرال محمد یحیی

خان (از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۹) و ژنرال محمد ایوب خان (از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۱) گشت. هر چند پاکستان شرقی اکثر جمعیت را در بر داشت؛ از آغاز [طبق عدالت «اسلام» انگلیسی!] پاکستان غربی بر امور سیاسی و نظامی تسلط داشت. در انتخابات ۱۹۷۰ حزب عوامی لیگ به رهبری شیخ مجیب الرحمان با اکثریت قاطع آراء در پاکستان شرقی پیروز شد... [ولی با عدم پذیرش و زورگویی پاکستان غربی مواجه گشت] در مارس ۱۹۷۱ پس از مذاکرات بی نتیجه ارتش شرقی بلافاصله با عنوان بنگلادش اعلام استقلال کرد. جنگ داخلی در گرفت و هند از کشور جدید پشتیبانی کرد و موجب تسلیم ارتش پاکستان تا قبل از پایان سال شد. ۵»

از آغوش پیمان های نظامی تا معراج «جنگ سرد» جهانی:

۴ - بریتانیا بلافاصله پس از پیدایش پاکستان به دنبال ایجاد بلوک های نظامی نام نهاد دفاعی در منطقه راه افتاد. نخستین پیمان نظامی را که با عضویت پاکستان به وجود آورد؛ «پیمان بغداد» یا «سیاتو» بود که در آن ایران شاهنشاهی و عراق و ترکیه هم شامل ساخته شده بودند. گرچه این پیمان اهداف کثیر داشت ولی مسلماً سر پا گیری مولود ناقص الخلقه و نامشروع پاکستان یکی از آماج های چند فوریت ی آن بود. این پیمان با وقوع انقلاب در عراق و اعدام سلطان مستبد آن که نوکر بریتانیا بود؛ در ۱۹۵۸ از هم پاشید. تا این زمان نقش ایالات متحده ی امریکا نیز در منطقه بالاگرفته بود و این بار بریتانیا به اتفاق ایالات متحده پیمان نظامی گسترده تری را سرهم کرده و پاکستان ناز پرورده ی خودش را در آغوش آن قرار داد:

«پکت سازمان دفاعی مرکزی - سینتو»! که بر اساس آن ایالات متحده، بریتانیا، ترکیه، ایران سلطنتی ضمن سایر مقاصد شوم، تولید و محافظت پاکستان را به عهده گرفتند. ضمناً ناف پاکستان از طریق سازمان دفاعی جنوب شرق آسیا و تشکیلات مشابه دیگر هم به غرب بسته شد. ۵

یکی از مقاصد این نظامیگری ها آرایش های «جنگ سرد» و ایجاد دژ های دفاعی برای حفظ منافع غارتگرانه ی استعماری بریتانیا و ایالات متحده در حوزه خلیج فارس و کُل شرق میانه بود. ناگفته نماند که پاکستان حتی در رسمیات به درجه ی هند از بریتانیا مستقل نشده بود و به حساب «دومینیون» قانوناً وابسته ی تاج و تخت بریتانیا باقی بوده اصلاً تمامی قوانین و طرز اداره ی انگلیس در آن سلطه و جریان داشت؛ در حالیکه هندوستان تمام زنجیر های وابسته گی را پاره کرده صرف به حیث عضو کامنولیت یا «مشترک المنافع» علائق اقتصادی متقابل خود را بر حال نگه داشته بود.

(بر هر فرزند افغانستان که مظلومترین و فریب خورده ترین قربانی «جنگ سرد» است؛ فرض مییاشد که «جنگ سرد» را همه جانبه مطالعه کند و بشناسد و همچنان بر هر فرد اُمت دیانت ملکوتی اسلام محمدی و ابوذری... که به علت بازیچه قرار گرفتن «اسلام» در جنگ سرد؛ بدترین ضربات مادی و معنوی و حیثیتی و اخلاقی را متحمل شده است و متأسفانه عواقب آن با وخامت ادامه دارد؛ عین وجیبه نافذ است!

فقط به اختصار عرض میکنم که «جنگ سرد» جنگ چندین جانبه بین بلوک شرق به رهبری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و بلوک غرب به رهبری ایالات متحده ی امریکا بود؛ که با وصف مسابقه ی جنون آمیز تسلیحاتی و ملیتاریزم بی قیضه و لگام؛ صرف خود از سلاح گرم علیه یگدیگر استفاده نمیکردند و عمدتاً کشور ها و نیرو های اجیر را به نمایندگی از خود به میدان های نبرد گرم می کشاندند.

جنگ ویتنام، جنگ کره، حوادث امریکای لاتین و افریقا، کودتاهای نظامی، آشوب های داخلی و مرزی (نظیر تصادمات پاکستان و هندوستان)، تروریزم دولتی و غیر دولتی و... و... قصابی

های دهشتناک در الجزایر، راوندا... و بالاخره انقلاب و انفلاق و جنگ و جهاد! افغانستان؛ یا کاملاً تبارزاتی از جنگ سرد بودند و یا جنگ سرد آن‌ها را آلوده و فاسد و خونینتر و وحشیانه‌تر ساخت.

جنگ سرد یعنی مخاصمت ایدیولوژیکی و آشتی ناپذیری منافع و مطامع در سطح جهان اساساً پیش از جنگ جهانی دوم میان اتحاد شوروی و غرب وجود داشت؛ ولی بلای فاشیزم در جنگ دوم جهانی، دامن غرب و شرق را به یکسان گرفت. بدین لحاظ هردو بلوک بر علیه فاشیزم مؤقتاً اتفاق کردند و با سرکوبی دادن فاشیزم؛ المان مغلوب شده، اروپا و سایر مناطق دنیا را به شیوه‌ی غنائیم جنگی میان خود قسمت نمودند.

اما این پایان کار نبود و بلافاصله جنگ سرد که «مک کارتیزم» هم خوانده می‌شود، از سرگرفته شد و روزتا روز حدت و شدت یافته رفت.

جهات ماتریالیستی ایدیولوژی اتحاد شوروی، برنامه‌های دین زدایی استالینیستی و نیز عقب ماندگی سواد دینی و سیاسی «دنیای اسلام» باعث شد که غرب این دین و پیروان ساده و منابع و منافع آنرا به ابزار سیاست و به سلاح فوق العاده مهم خود درجنگ سرد مبدل کند.

و اما به طور مقابسه ناپذیر با پاکستان، هندوستان که چون صخره‌های هیمالیا بر قدرت ذاتی و مردمی و برصدق و صفا و خرد و فراست زعما و پیشاهنگان سیاسی - مدنی خویش متکی بود، از انسلاک به هردو بلوک متخاصم جهانی دخیل در جنگ سرد اجتناب ورزیده مبتکر نهضت انسانی و شرافتمندانه «عدم انسلاک» شد و افتخار تاریخی دیگری آفرید!

درخت ذقوم حاصل خرما نمی‌دهد

۵ - خوشبختانه تمدن و فرهنگ اسلامی شخصیت‌های مرجع فراوانی به بشریت تقدیم کرده است. از این جمله است علامه سید جمال الدین افغانی.

سید جمال الدین همانند خورشید، خود جوشید و خود درخشید، اورا کسی نساخت و رهبری و رهنمایی استقامت دهنده و چوکاتی نکرد.

شیوه‌ی مبارزاتی سید جمال الدین که قسماً از بالا یعنی از طریق اعمال تأثیر بر حکومت و در خوف و رجا قرارداد حاکمان بومی و استعماری به جهت انجام اصلاحات و اعتنا به حق و حقوق توده‌های مسلمان است، ویژه شخصیت مقتدر و پر اتوریته منحصر به فرد او و منطبق بر امکانات و شرایط زمان او بود و نتایج درخشانی هم به بار آورد.

ولی این حکم لزوماً و بدون نقد و بررسی بر شاگردان و پیروان و خاصتاً مدعیان کذاب پیروی این ابرمرد؛ صدق نمی‌کند. متأسفانه به ویژه به استناد اعمال و رفتار مدعیان پیروی از علامه سید جمال الدین، عده‌ای از مستشرقان و مؤرخان و نویسندگان و ژورنالیستان اینجا و آنجا به خطا رفته‌اند و راجع به این ابرمرد شرق قضاوت‌های غیر منصفانه‌ای کرده‌اند. از این جمله است قضاوت رابرت درایفوس ژورنالیست معروف غربی در کتاب خیلی با ارزش و سرشار از حقایق او «DEVIL'S GAME» که به فارسی «بازی شیطان» و «بازی شیطانی» ترجمه شده است. فکر میکنم ترجمه‌ها هم خود جای تأمل دارد و لذا باید بسیار هوشیارانه مورد مطالعه قرار گیرد.

«قلعه اسلام» و ادعای رهبری جهان اسلام!

۶ - فقه و احکام سچئه اسلام می‌آموزد که در موقع قضاوت؛ کس مجاز نیست احساسات، عواطف و پیشداوری‌هایش را در قضاوت دخیل سازد. قضاوت کننده‌ی مسلمان مکلف است در محکوم کردن بهترین عزیزان خود، حینیکه مجرم‌اند، تعلل نکند ولو این محکومیت به قصاص و اعدام او باشد.

فقه اسلامی و به تبع آن قوانین جزایی معتبر به همین دلیل و به خاطر تسهیل کار قضاوت؛ قضات را به درجاتی از رسیده‌گی به اتهامات اقارب ایشان منع و منفک نموده است ولی در

هر حال مطلقاً ناممکن است که قضات نسبت به متهمان محکوم قرار گیرنده؛ عواطفی نداشته باشند. لذا آنان در مسند قضاوت فقط حکم شرع و عدل را بانیست اجرا کنند و سپس به حال محکوم خویش گریه و مویه نموده خویشتن را سبک سازند.

از همین نظر قضاوت در اسلام راستین سخت ترین کار است و خیلی از بزرگان ما از بدوش گرقتن عهده قاضی به وحشت می افتاده اند!

روی چنین اساسات است که من در مورد علامه سید جمال الدین چنین نظر دارم و مزیداً از محترم رابرت در ایفوس مصرانه می طلبم که در باره بیشتر تحقیق و تفکر نماید و یقین دارم که بالاخره تغییر نظر خواهد داد و این تقیصه جدی در کتاب خود را تصحیح خواهد کرد و در نتیجه قدر و منزلت خودش و کتابش چند برابر افزایش خواهد یافت. و چنین است متکای انتقاد من بر علامه اقبال که بالنوبه در فلسفه و عرفان و شعر و ادبیات مرجع میباشد نه کمتر. ولی با تأسف که خبط تاریخی اش را در پروژه پاکستان؛ نمیتوان توجیه کرد!

شما دلایل طرح گویا بیرحمانه‌ی موارد کلیدی در قسمت اول عرایض این حقیر را نیز در همین اصول و اساسات خواهید یافت!

نامه اعمال پاکستان و شیاطین پشت سرش:

اینها را به خاطری یاد آور شدم که به نامه‌ی اعمال از درون پاکستان رسیده ایم. مسلم است که درخت ذقوم حاصل خرما نمی‌دهد و گندم از گندم می‌روید و جو زجو. انگلیس و غرب در پناه پیمان‌های نظامی و کمک‌های بیدریغ لوژیستیکی و تسلیحاتی و استخباراتی پاکستان را؛ گویا به قدرت مطرح منطقه با هفتمین قوای نظامی جهان مبدل کردند و به حیث تنها کشور اسلامی! دنیا از «موهبت» سلاح هسته‌ای هم برخوردارش ساختند و مقابلتاً از آن وسیعاً استحصال ثمرات و برکات نمودند.

به راستی هم نقشی که پاکستان در جنگ سرد برای غرب ایفا کرد با بعضی لابراتوارها و سفاین فضایی قابل مقایسه است که برای یکی دو سال و یکی دو ماموریت طراحی میشوند ولی برای ده‌ها سال عمر می‌کنند و به صد‌ها هدف و برنامه‌ی دیگر هم کار میدهند.

تاریخ شاهد است که پاکستان به مجرد پاگیری؛ مدعی رهبری جهان اسلام شد، خود را «قلعه‌ی اسلام» خواند و درین جهت اقدامات گوناگونی را روی دست گرفت و به دلیل اینکه از ناکجا‌ها؟! به شدت مساعدت میشد و در همین حال مسلمانان هنوز قادر نبودند کف دست آنها بخوانند؛ درست در سال دوم عمر خود (۱۹۴۹) «کنگره‌ی مسلمانان جهان!» را در کراچی بر گزار کرد و اجلاس دیگر این کنگره طی کمتر از دو سال (۱۹۵۱) نیز در عین جای تدویر یافت.

۷ - چنانکه در «لویه جرگه» های خود مان شاهد و ناظر هستیم؛ چیزی از آنها به عنوان فیصله بیرون می‌آید که مدت‌ها قبل از فراخوانی آنها پخته شده و رقم خورده است؛ به عین ترتیب چیزهایی مانند «کنگره‌ی مسلمانان جهان» شوربختانه که نمایشی و فرمایشی بوده و تا تحقق تغییر اساسی اوضاع در جغرافیای سیاسی - اقتصادی - اجتماعی «اسلام» و دیگر حصص جهان جز در استثنائات؛ این چنین خواهند بود.

ولی برخلاف انتظاری که تب و تاب «کنگره‌ی مسلمانان جهان!» ایجاد کرده بود و همین حالا در شما ایجاد کرده است؛ از میان تبلیغات و فضا سازی های دامنه دار این کنگره؛ کسی از پاکستان رهبری کننده‌ی جهان اسلام! نه؛ بلکه سرکرده‌ی مصری کم سن و سال اخوان المسلمین بین المللی بیرون کشیده شد و برجسته گردید:

سعید رمضان داماد ۲۵ ساله‌ی حسن البنا پدر اخوان المسلمین به حیث دبیر کل این سازمان جهانی!

در همان وقت نیز همه کاملاً غول نبودند و از این رو سروصداها در صحنه‌ی سیاسی پاکستان پیچید که این کنگره و سازمان را بریتانیا و امریکا راه اندازی کرده است!

در کمتر از دو سال پس از این جهش محیر العقول بود که سعید رمضان ۲۷ ساله مهمان خاص دوایت ایزنهاور ۶۳ ساله پرزیدنت ابر قدرت ایالات متحده امریکا در کاخ سفید گشت. گفتنی است که آنوقت ها رئیس جمهور امریکا مانند امروز حیثیت «لنگه کفش» را نداشت و دنیا بر او بسیار بسیار حساب میکرد و در نتیجه مهمانان اینچینی در کاخ سفید شهرت و اتوریته‌ی جهانی کسب میکردند و دیگر همه بالایشان حساب مینمودند؛ لذا پذیرایی پُر شان و شوکت از سعید رمضان جوان «دبیرکل کنگره ی مسلمانان جهان!» توسط ایزنهاور سرفوماندان اعلا ی ابر قدرت اول جهان به معنای معرفی قوماندان ارشد فرماندهی ارتش «اسلامی!» جنگ سرد و جنگ نفت ... به دنیا بود!

تشریفات و تبلیغات خارق العاده پیرامون سعید رمضان و در واقع غنائیم تازه یافته امپریالیستی؛ ۹ روز مکمل در دانشگاه پرینستون هم ادامه داشت و امریکایی ها از تمام دنیا در این مراسم مهمانان حضوری فراخوانده بودند.

در دهه بعدی پاکستان، خانه ی دوم سعید رمضان و طبعاً مقر فرماندهی او شد. او توسط رادیوی دولتی پاکستان (قوی ترین رسانه ی آنوقت) به تبلیغ و سازماندهی تشکیلات خود در سراسر خاور میانه و فراتر از آن می پرداخت و روابط عمیقی با دولت اسلامی وابسته به غرب پاکستان داشت. از سران این دولت منجمله لیاقت علی خان نخست وزیر وقت پاکستان بر یکی از کتاب های سعید رمضان تقریظ نیز نوشت.

او تنگاتنگ با جماعت اسلامی ابو العلا مودودی کار میکرد و به ابتکار سعید رمضان جماعت اسلامی، فلائز های نیرومندی را از میان طلاب خشک اندیش سازمان داد که علیه جوانان آزاد اندیش و دیگر اندیش به مثابه ی گارد ضربه عمل می کردند.

این به اصطلاح انجمن های دانشجویی مسلمان که به زبان اردو IJT خوانده میشدند؛ با الگوی جوخه های فاشیستی موسولینی Squadristi سازمان یافته بودند.

بر علاوه پاکستان منجمله به دلیل کشور نوظهور اسلامی بودن تبدیل به مرکز جذب نظریه پردازان، علماء، متکلمان، کاوشگران و سازماندهندگان اسلامی شده بود و تقریباً همه برای سعید رمضان و یارانش «محمول کار» بودند. وی با تشکیلات موازی دیگر به جماعت اسلامی چون مجمع اسلامی پاکستان هم سر و سر فراوان داشت.

۸ - کار جماعت اسلامی و تشکیلات رنگارنگ اخوانی (سلفی ، وهابی ..) موازی آن چنانکه مقرر بود، رفته رفته بسیار بالاگرفت، آنان با پول بیدریع شیخ های عربی، شرکت های نفتی و دولت های غربی به تأسیس شبکه اردوگاه های مخصوص فلائز پروری تحت پوشش «مدارس علمیه خیریه دینی» پرداختند که بسیار زود شمار آنها از ۳۰ هزار بالا رفت و همزمان حدود یک میلیون جوانان و نوجوانان محتاج یک لقمه نان یا پرورشگاهی یا اطفال روی جاده، کودکان قلاچاق شده و نظایر آنها را پوشش میداد.

با وصف این لشکر بالقوه عظیم جهادی هم؛ وقتی پروژه ی «تلک خرس» جنگ سرد در افغانستان پیاده شد؛ به دستور بادران غربی؛ کشور های اسلامی! گوش به فرمان؛ دروازه های زندانها را گشودند و بیش از یکصد هزار محکومین به اعدام، مجرمان متکرر و سایر محبوسان را آزاد و همراه با ریزرف ها و داوطلبان دیگر برای جهاد! به افغانستان فرستادند که تحت قوماندان ی شبکه های همسو با سعید رمضان در آمدند و چون اکثراً عرب بودند به جهادی های عرب - افغان مشهور گشتند.

تنظیم های اسلامی! هفتگانه ؛ دار و دسته ی القاعده و بالاخره طالبان و با ملاحظاتی «داعشی ها» همه محصول همین جادو ها و جمل های هستند که پاکستان (قلعه ی اسلام!!) به طور سیستماتیک مصدر و منبع و منشاء آنها بود و هست!

سعید رمضان اینگونه به مدد همه جانبه ی غرب و بیشتر با تخته ی خیز پاکستان؛ روح حس البنا را به روح مسلط «دنیای اسلام!» در نیمه ی دوم قرن ۲۰ مبدل کرد و «اسلام» را به ابزار

جنگ سرد برای بلوک غرب.

بیشترین کاربرد این ابزار از همان راه پاکستان در درون افغانستان انجام گرفت!
(درین مورد حد اقل کتاب «تلک خرس» دگروال محمد یوسف مسئول مستقیم عملیات جهاد! آی اس آی در یک برهه ی مهم زمانی را باید به دقت و توجه و تعقل هرچه بیشتر خواند!)
تخمین زدن دامنه ی اهمیت حسن البنا (و به دنبال او سعید رمضان) امکان پذیر نیست. جنگ قرن ۲۱ علیه تروریسم؛ جنگ با حسن البنا و زاد و ولد اوست و پاکستان در این زاد و ولد نقش یک دایه مهم از چند دایه ی مهربانتر از مادر را ایفا کرده است و کماکان ایفا میکند!
ظاهراً به نظر میرسد که بالاخره دیوی درون «چراغ اله دین» از کنترل جادوگر بزرگ خارج شده باشد و یا...؟؟؟!!! هرچه هست زمان نشان خواهد داد؛ ولی به چه قیمتی؟ ؛ خداوند؛ خودش فضل کند!

چند فرض و فرضیه و استنتاج و نتیجه

* - چندی پیش دریک برنامه ستلایتی گوینده به دنبال شرح آنکه ادیان چقدر مورد سوء تعبیر و سوء کاربرد قرار گرفته و این روند؛ صلح و امنیت و عدالت در جهان را برهم زده است؛ گفت: فرض کردن در تعقل و معرفت و یافتن حقایق بسیار مهم است و به همین اساس بیائید فرض کنیم که فردا ناگهان ادیان همه باهم نباشند؛ وضع دنیا چگونه خواهد شد؟
او به دنبال این فرض نتیجه گرفت که در آنصورت نزدیک به صد فیصد سلاح ها زمین گذاشته میشود؛ جنگ ها و مخاصمت ها بی انگیزه میگردد و محبت و همدلی و همپرسی... میان بشر به اعلا درجه میرسد.
این نظر من نیست و نه من با آن موافقم. اما ماده بدیعی برای جولان دادن تفکر و خیال است. از آن میتوان استنتاجات دیگر کرد و حتی به کشفیات مهم معرفتی رسید.

.....
هدف از یاد دهانی این فرض و ماده ی فکری؛ طرح فرض و به میان کشیدن ماده برای تفکر دیگری بود و آن اینکه:
فرضاً اگر علامه اقبال با آن وزن و وجاهت خود طرف نظریه ی «پاکستان» را نمیگرفت؛ باز هم پاکستان به وجود می آمد؟ جواب این پرسش غالباً «نه!» میباشد، نقش شخصیت های ویژه در رویداد های عمده ی تاریخی به همین اندازه عمده است!
فرض دیگر: اگر علامه اقبال امروز زنده شود و پاکستانی را که به وجود آمده با چنین نامه اعمال مطالعه و با آنچه در ذهن خود پرورده بود؛ مقایسه کند؛ چه حالی خواهد داشت؟ جواب این است که آن بزرگمرد شدید تر از آنچه درین مقال آمد؛ خود را مواخذه و معذب خواهد نمود. چرا که تمام مطالب برسر عملکرد بعدی ها و دیگران نیست؛ مسئله؛ خبط سیاسی و اشتباه استراتژیک و تاریخی یک رهبر و پیشوای فوق العاده اثرگذار است!
فرض اخیر: اگر علامه اقبال بر عکس در جهت خنثی کردن توطئه پاکستانسازی بر آمده و نقش ایفا کرده بود؛ امروز منطقه و افغانستان در چه حالت می بود؟
مسلاً هند بزرگ با تمامیت به استقلال میرسید و به سهولت معضله خط دیورند به شیوه ی عادلانه و دموکراتیک میان هند مستقل، افغانستان مستقل و زعما و مردمان پشتون و بلوچ آن سوی خط حل و فصل میگردد (نه با «دام تزویر کردن قرآن»؛ چنانکه عمال انگلیس در حین سرهم ساختن پاکستان کردند)؛ و از لحاظ اقتصادی - اجتماعی افغانستان (شاید نزدیک به جاپان) اینک کشوری پیشرفته و مرفه ی متکی به خود می بود!
امکانات و زمینه ها برای اینکه افغانستان آخرین سنگر خونین و تباه کننده برای «جنگ سرد» شود و زیر چکمه های نظامیان شوروی، کمونیست - فاشیست ها، اخوانی های رنگارنگ و بالاخره امریکا و ناتو خورد و خمیر گردد؛ و اینهمه به فساد و استیصال و بد بختی و بیعدالتی کشانیده شود؛ اصلاً به وجود نمی آمد!

به نظر می‌رسد که عرفان، علم الکلام، شعر و ادبیات، رقت قلبی و عواطف ایمانی، جذبات و پیشداوری‌های مذهبی چنانکه در قضاوت نباید دخیل شود؛ در سیاست نیز نباید دخیل گردد و مخصوصاً به مقام تصمیم‌گیری‌های استراتژیک و فوق‌استراتژیک نباید راه یابد؛ چرا که آن «دین» است - به مفهوم اخص - و این «دنیا»! و دنیا و سیاست پُر از مکاره‌گی و تلبیس و تفتین و تحریک و تحمیق و تخدیر و ابهام و ابهام است و چندان به ساده‌گی نمیتوان حریف پیروز آن شد!!

مقایسه‌ای در عملکردهای علامه اقبال و اینشتاین

* - در مشابهت‌های زیادی با پاکستان و کمتر از یکسال پس از پیدایش آن؛ دولت مذهبی نمای دوم دنیا پس از پاکستان یعنی «اسرائیل» در بخشی از فلسطین تشکیل شد و قبلاً - یک قرن - مانند پاکستان به خاطر ایجاد اسرائیل کار دوامدار استخباراتی و تبلیغاتی و.. «زمینه‌سازی!» صورت گرفته بود که نقطه عطف آن کنگره بزرگان صیهون در سویس (۱۸۹۷) و مصوبات و تصامیمی بود که از نام آنها بیرون برآمد و اساس فکری نهضت صیهونیستی را به میان آورد. رویهمرفته تلاش‌های زیادی صورت گرفته دلایل و براهینی فراهم شد که در نتیجه ایجاد دولت اسرائیل به مراتب مشروعرتر از پاکستان به دنیا قبولانیده شود. ۹

مصلحت‌های زیادی؛ البرت اینشتاین نابغه بزرگ و شخصیت علمی معروف و محبوب جهان را که یهودی الاصل بود ناگزیر میساخت که لفظاً از این نهضت حمایت کند ولی بزرگان صیهون و حامیان‌شان از وی چیزهایی بیش از این میخواستند منجمله مصرانه و اکید و شدید منقاضی بودند که اینشتاین با قبول مقام نخستین رئیس جمهور اسرائیل نام و شهرت و حیثیت جهانی خویش را به این پدیده‌ی صیهونیستی ببخشد و بنیانگذار اسرائیل خوانده شود. اینشتاین در برابر این درخواست‌ها نخست مؤدبانه و سرانجام با خشم تنفر آمیز پاسخ رد داد.

ایکاش علامه بزرگ ما اقبال هم لا اقل در مقطعی چنین کرده بود و تاریخ قضاوت متفاوت‌تری در باره اش میداشت!

نامی که ننگ است!

۸ - ملاحظه آخری بر سر نام پاکستان است. بیشتر روایات حاکیست که نام را علامه اقبال طرح و ترکیب کرده و برای اولین بار در کنفرانس مسلم لیگ در الله‌آباد (۱۹۳۰) اعلام داشته است. از طرح نخست این نام در نشریه «امروز یا هیچ» به مسئولیت چودهاری رحمت‌علی در ۱۹۳۳ هم گزارش میشود؛ درین صورت نیز مخالفتی از سوی علامه اقبال با آن شنیده نشده است.

در هر صورت فقط یک عقده‌ی بزرگ روحی نسبت به هندوها می‌تواند آنرا توجیه کند. چنین عقده موجب باور بر نجس بودن هندو و پاک بودن مسلمان می‌شود نه کلام و فلسفه و عرفان و به خصوص تئوری هنر و ادبیات!

اما اگر عقده‌ای مطرح باشد قبلاً هندوها و سکه‌ها بائیسیت‌دارنده آن باشند؛ چرا که مهاجمان مسلمان منجمله لشکریان سلطان محمودغزنوی و احمد شاه ابدالی بر آنها و نیاکان‌شان ستم‌ها و جفاهای تاریخی هولناکی مرتکب شده‌اند. ولی برعکس مسلمانان عقده‌مند باشند؟ و این بیحد عجیب است!؟ به هر حال:

اولین معنای نام پاکستان همین است که «پاک» از «ناپاک» در شبه قاره هند جدا شده! ولی خرد سیاسی وقتی همچو نامی بر می‌گزیند؛ آنقدرها بر عقداوت و مکنونات درونی شخصی و کتلوی اتکا نمی‌کند. نام کشور، معانی بیرق، سرود ملی... در مقیاس‌های جهانی و بر اساس ریاضیات عالی و کلتور دیپلماتیک مورد سنجش قرار می‌گیرد. اینک این درک که علامه اقبال، چودهاری رحمت‌علی، محمد علی جناح و برخی مسلمانان ضد هندو؛ هندوهارا ناپاک می‌پنداشتند؛ نزد جهانیان وجود ندارد و نمیتواند هم وجود داشته باشد؛ ولی آنها وقتی به معنای این نام دقت کنند آنرا توهین بزرگ به خود و به بشریت تلقی میدارند.

چرا که «پاک + ستان» به طرز اتوماتیک «ناپاک + ستان» را در ذهن متبادر میسازد. حاصل

معادله این میشود که بیرون از پاکستان همه چیز و همه کس ناپاک و پلید و نجس است!!
وقتی در نظر بگیریم که این همه چیز و همه کس؛ اماکن مقدسه ی اسلامی چون کعبه شریفه و
مرقد مطهر حضرت رسول اکرم پیشوای امجد اسلام و مسلمانان بیرون پاکستان در سراسر دنیا
را نیز شامل میگردد؛ آدم به راستی شاخ میکشد!

متأسفانه به هیچ صورت اغماض شدنی نیست که «پاکستان» به حیث نام کشور؛ محصول یک
هذیان و بیماری شدید روانی - چه ناشی از عقده و چه منبعث از خود بزرگ بینی و خود مقدس
بینی - بوده است و احتمالاً هم این نام توسط استعمارگران دیکته و تحمیل شده تا از این زاویه نیز
پُل های پُشت سر برای وحدت مجدد و لااقل دوستی میان دو بخش نیم قاره را تخریب نمایند!!
نمت بحمدالله و نصلی علی رسوله الکریم

افغانستان ۴۰صاحبه بیصاحب - قاضی س. د. دادگر
پنجشنبه ۲۰حوت ۱۳۸۸ - ۲۵ ربیع الاول ۱۴۳۱

پاورقی:

احتراماً به عرض خواننده گان گرامی میرسانم که جهت مزید تفاهم و اطلاع از حقایق پیرامون
موضوعات مطرح شده در قسمت اول این نوشتار لطفاً کتاب تحقیقی «تاریخ تمدن اسلام» تألیف
جرجی زیدان - ترجمه ی جواهر کلام - چاپ امیرکبیر را مرور فرمایند. در عین حال مطالعه ی
اثر بدیع و پرمغز «مذهب علیه مذهب» شاد روان دکتور علی شریعتی خیلی مفید است؛ در
صورت لزوم نام کتاب یا نام شریعتی را به مرورگر گوگل بدهید و سرچ کنید؛ آنرا می یابید.
در قسمت دوم:

۱ - لیست کشور ها - google search - هندوستان - تاریخ معاصر.
بر علاوه اگر مایلید به عمق و ابعاد فاجعه ی تجزیه هند دیگر هم نزدیک شوید مقاله « نگاه
گذرا به تاریخ پاکستان » را در گوگل سرچ کنید و یا در سایت
<http://www.iranarikh.com> جستجو فرمائید .

۲ - در باره اقبال لاهوری - google search

۳ - اقبال لاهوری - ویکیپدیا - google search

۴ - محمد علی جناح - ویکیپدیا - google search

در قسمت سوم :

۵ - پاکستان - ویکی پدیا - google search

۶ - بازی شیطانی - <http://www.ariaye.com> - اطلاعات هفتگی .

۷ - بازی شیطانی - اسلام ابزار جنگ سرد .

۸ - همانجا .

۹ - تاریخ پیدایش اسرائیل - google search